



خیلواکی

استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

پنجشنبه ۱۳ اپریل، ۲۰۲۳

سراج و هاج

## تہاجم فرهنگی اجانب، دیوانہ وار وتب آلود - ادامه دارد!

[بخش چهارم - قسمت دوم]

۰۷ مارچ، ۲۰۱۷

تعداد طرفداران این دفاعیہ کاغذی یا « مبارزہ سرد » علیہ انواع تہاجمات، در اخیر سال ۲۰۰۲ به دو، سه صد نفر میرسید، ولی اخیراً دُستان- بعد از پُرس و پال ها- خوش خبری دادند کہ آن تخمین قبلی فعلاً در اخیر سال ۲۰۱۱ به ہزاران رسیدہ است؛ شاید ہم بہ میلیون ... بنابراین بندہ حالا با چنان پشتوانہ قوی و بسیار ارزشمند، عرایض خود را مسلسل تقدیم می دارد. اما، تمنا می کند کسانی کہ طرفدار حفظ ثقافت و کلتور خاص (منجملہ زبان های خاص) و سایر افتخارات خاص افغانستان نباشند، لطفاً این سلسلہ را نخوانند. اگر بخوانند، یقیناً از ہر سطر، حتی ہر کلمہ آن ناراحت خواهند شد. این سلسلہ « تکرار مکررات » است و چیزی برای سرگرمی این گونه افراد ندارد .

یک عدہ از ارجمندان ورزیدہ، باتربیت، روشن نگر و دقیق ما (در تلویزیون آشنا) کہ ایشان را در هیچ کتہ گوری ناشایست نمی توان شامل ساخت، نیز چنین کلمات فرسودہ پارسیک یا پهلوی ساسانی را بہ جای کلمات مقبول مردم افغانستان استعمال می کنند کہ چنین کم لطفی (از چنان آدم های پُزلطف)، وطن خواهان را حیرت زدہ، حتی مشکوک می سازد.

این عزیزان کہ بہ عرایض مکرر ما اندک توجہی نکرده اند، اگر فردی از افراد عادی جامعہ شریف افغان می بودند، در آن صورت توقعی یا انتقادی نداشتیم، زیرا طرز گفتار شان نمی توانست در مغز و ذہن و شعور فرزندان ما، (چندان) مؤثریتی داشته باشد؛ ولی نطقان برجستہ صدای امریکا را کہ یقیناً برای وطن و جامعہ پراگندہ افغانان سربلند و دارای غرور ملی خدمت می کنند، نمی توان

قبول کرد که مانند افراد عادی جامعه، در مورد کلتور (منجمله زبان)، وطن و هویت ملی خود بی اعتنا باشند. پس فکر می کنیم که شاید آن عزیزان در این مورد دلایل قانع کننده بی دارند. اگر ایشان یا چند دانشمند وطن که در صف ستمی های فریب خورده قرار ندارند (واقعاً دلایلی دارند)، از روی لطف و ذره نوازی، به ما (مردم کم سواد) نیز بفهمانند تا بدانیم و «به خود بیاییم» و از راه کج برگردیم.

اما درین «ذره نوازی» فقط به سه نکته توجه شود:

یک - هرگز نگویند و نه نویسند: «خوب می کنیم. دیموکراسی است. هرکس حق دارد و می تواند هرکلمه و اصطلاح را که دلش بخواهد، بی دغدغه استعمال کند».

دو - لطفاً سخنان مُعین نشراتی وزارت اطلاعات افغانستان را تکرار نکنند که با کلمات خودشان گفتند: «این گونه داد و ستد های فرهنگی بین همسایه ها معمول است!». اگر تکرار کردند، منتقدین شان ممکن است ایشان را به «سطحی نگری» متهم کنند، زیرا در این معامله یک جانبه، از مردم افغانستان همیشه «سِتَد» بوده، به «دادِ ما» هرگز هرگز وقعی گذاشته نشده است.

سه - لطفاً نگویند: «ما بالآخره از ایرانی های دانشمند آموختیم: کلماتی را که ریشه عربی دارند، از زبان خود محو کنیم و به جای آن از همان کلمات دوهزار سال قبل پهلوی و یا لغات کهنه بی که فرهنگستان ایران (مانند پینه دوزها) باهم ترکیب می کنند، استفاده نمائیم... به کس چی؟!»

\*\*\* \*\*

حافظه بی پیریمن که در جوانی ام سخت «ناجوانی ها» داشت، درین اوج پیری و زهیری چه طوفان می کند؟! باز به یاد آمد که در کتابفروشی های کابل و برخی از ولایات کشور، در زمان شاهی کتاب ها و مجلات ایرانی موج می زدند.

صفحات اطلاعات هفتگی، تهران مصور و مجله سخن، هر هفته و هر ماه «چشم انداز» ما بودند. همه را می خواندیم و لذت می بردیم. صدای شادی بامداد ما، با دیدن «مجله بامشاد»، از حویلی منزل به پشت «بام» می رسید. اما، اما دانشمندان افغان و عموم اهل مطبوعات هرگز نخواستند از کلمات و اصطلاحات ایرانی استفاده کنند. از طرف حکومت های وقت هیچ مانعی در این مورد ایجاد نشده، در قوانین مطبوعات نیز در مورد استعمال کلمات ایرانی قید و قیودی وجود نداشت. اهل شریف و وطنخواه مطبوعات، خود قانون منع استعمال کلمات و اصطلاحات سیل آسای ایران را در ذهن و شعور خود ثبت و حک کرده بودند. در آن زمان فرخنده، استفاده از کلمات ایرانی در تمام

کشور نه تنها به حیث «تابو» شناخته شده بود، بلکه ماهیت رسواترین سرقت را داشت: «سرقت ادبی»!

قابل توجه است که (امروز) اکثر نطقان مغرور تلویزیون های وطن و خارج سرحدات وطن، و تعداد زیادی از نویسندگان پُر عقده ما، گفتار و نوشته های خود را با همین کلمات ایرانی، گویا آرایش داده اند و برجسته ساخته اند!!! ولی قرار تخمین، قهرمان این برجسته سازی ها (!) یک جوان ظاهراً با استعداد است به نام «محمود لطیف، یا لطیف محمود» که متأسفانه، گاه گاهی در این طرف کره ارض- ناشناخته - از استعداد وی توصیف می کردیم، ولی دیدیم که غرور اش، (بعد از رفتن موقت آقای فیاض برای بخت آزمایی، روز بروز- تا حد آبروریزی - بالا رفت!) بپرسید: «چه آبروریزی؟»، تا شرح دهیم. ولی سؤالی که گاه گاهی ذهن ناقص مرا می خراشد، آن است که: این ژورنالیزم بدنصیب چرا در کشور ما، در ذهن برادران و خواهران ما، این همه «خوار» است؟ تلویزیون ها و سایت های انترنتی، یکی پی دیگر در همه جا ایجاد می شوند، ولی هیچ کس از کسی نمی پُرسد: شما از ژورنالیزم چه می دانید؟ هیچ کس از مصاحبه کنندگان تلویزیون های طلوع و آریانای کابل نمی پرسد: با دار جان! این مصاحبه است یا تحقیقات پولیسی؟! ... چرا نمی گذارید شخصیتی که برای مصاحبه دعوت شده است، کم از کم جملات خود را تکمیل کند؟

کاش «آبروریزی» در افغانستان (مانند خوش خدمتی به ایران) هم کریدتی می داشت تا کریدت های مادی آقای بیات به طور بی سابقه بی بالا می رفت... متأسفانه آقایان محمود یا کلبی و یا مقصود (منسوبین تلویزیون آقای بیات) در فرهنگ «زدی کلمات همسایه» تنها نیستند. شما به دیگر تلویزیوین ها، به سایت های انترنتی و برخی از مقالات جوانان (به اصطلاح افغان) توجه فرمائید، خواهید دید که کلمات و اصطلاحات ایرانی به شاخی باد می شوند.

\*\*\* \*\*

یکی از اصول غیرقابل انکار، تغییرناپذیر و اهمال نشدنی در کار ژورنالیستی یک کشور، گفتارها و انتشارات به لسان همان کشور، با حفظ اصطلاحات خاص و کلمات معمول و مقبول و پذیرفته شده مردم همان کشور است.

هیچ شخصی، جامعه یی و حتی فرهنگستان یک کشور دیگر (خاصه همسایه ها) حق ندارند و قانوناً نمی توانند کلمات و اصطلاحات و شیوه ادای لغات جامعه خود را بالای جامعه دیگر (با دیده درایی و اصرار) تحمیل، تبلیغ و تلقین کنند، یا به منظور اعمال نفوذ و سلطه فرهنگی بر کشور همسایه (یا هر کشور دیگر)، یک عده از جوانان ناراض یا چند عنصر گمراه و لجوج، یا چند آدم خودپرست،

نادان و خاین آن کشور را با نیرنگ های دلسوزانه، یا پرداخت پول یا وعده «مقام»... به خود مایل سازند تا بعداً (تدریجاً) به کمک و همکاری همین مایل شدگان، در کشور و جامعه مورد نظر به اهداف و مرام های سیاسی و فرهنگی خود برسند!

یک عده از فضلاء ناسیونالیست ایران که قسماً (مانند افغانان) آواره شده اند، ولی هنوز با فرهنگستان داخل ایران ارتباط، همنوایی و همکاری دارند، ظاهراً (حد اکثر) در تلاش هستند تا نه تنها زبان کچه، بسیار فرسوده و بی معنی دوهزار سال قبل جامعه ایران را (به علت نفرت زیادی که از عرب ها، از زبان و کلمات عربی و حتی از معتقدات اسلامی دارند و علناً می بینیم که آتش این نفرت و انزجار از طریق پروگرام های تلویزیونی ایرانی های آواره به شدت شراره کرده است)، دوباره زنده سازند، بلکه مردم خود را از دین و ایمان فعلی شان جدا کرده، به آئین زردشتی و کوروش کبیر متمایل سازند .

بسیاری از افغانان باشعور و دانا یقیناً توجه کرده اند که هدف فرهنگستان و فرهنگیان ایران از این تهاجمات، بهره برداری « آئی و مؤ قتی» نیست. مهاجمان می دانند که همه افغانان وطن پرست را که سخت پایند دین و مذاهب و زبان و رسوم خود بوده، در مجموع به هویت ملی خود می نازند، محال است به این زودی فریب داد. بناً - با عین روش حکومت آخندی که (با استفاده از موجودیت یک رژیم دزد و مفسد در کابل) تاحد زیاد موفق شده است مذهب تُند و پُر از خرافات خود را صادر کند- فرهنگی های ایران که می بینند در رژیم کابل عناصر وطن فروش (از قبیل مخدوم رهین) فراوان هستند، زبان ناقص و کهنه (دوهزارساله) خود را به عنوان «نوسازی زبان»- به سان ژاله های مسموم کننده- همه روزه (از شش جهت)، باقبول مصرف گزاف، بر سر افغانان (مخصوصاً جوانان افغان) فرو می ریزند تا بالاخره یکعده قابل توجه از افغانان گرسنه و از ماجرا بی خبر را مایل به قبول آن سازند... وقتی مطمئن شدند که بالاخره به جذب چند فیصد قابل توجه افغانان توفیق یافته اند، آنگاه جدی ترمی توانند داعیه خیلی کهنه و پوچ « فلات ایران» را پیش بکشند و با این تبلیغاتِ مودیانۀ مداوم خود که گویا با مردم افغانستان «هم دین، هم زبان، هم فرهنگ و هم نژاد» هستند، داغتر پخش کنند و آن گاه، با پشتوانۀ قوی تر، ادعای ملکیت نمایند!! یک جهت بسیار مؤثر (از جمله شش جهتی که عرض شد)، تلویزیون های «ظاهراً شخصی» داخل و خارج افغانستان است که نظر به وسعتِ ساحه تبلیغاتی آنان، در پیشبرد و به ثمر رساندن تهاجمات (دولتی و انفرادی) ایرانی ها، همه روزه - نا آگاه یا آگاهانه - مشغول خدمتگزاری هستند! می بینیم که شعار « همدین، همزبان، همفرهنگ و هم نژاد» در دماغ بسیاری از افغانان مهربان ( اما غافل)

ما سخت فاریده است و سازش کرده است! اگر برسر من سازش ناپذیر، «دماغ» نکنند، عرض می‌کنم که در این شعار اثری از واقعیت وجود ندارد:

همدین؟ باید توجه کرد که مردم متدین افغانستان، هیچگاه، با مردم ایران همدین (به معنی واقعی آن) نبوده اند و نیستند.

به وضاحت می‌بینیم که یک «مذهب افراطی»، در سراسر ایران، جای «دین واقعی اسلام» را گرفته است. آن مذهب افراطی مخوف، اول: «امام زمان» را خلق کرده است، دوم: به سه یار عزیز پیغمبر (ص) علناً و شدیداً آهانت می‌شود، سوم: خرافات سیاه پوشی‌ها، زنجیرزی‌ها و سوگواریهای طولانی... بین مردم ایران و سایر مردم متدین جهان، خط فاصل کشیده است چهارم: جایگاه حضرت علی کرم الله وجهه را که در دین ما مقام برجسته و حثیت والای خود را دارد، به قدری بالا برده اند که می‌ترسیم بالاتر از آن (قریب خداوند جل ذکره) دیگر مقامی نمانده باشد!... بسیاری از فضلاء ایران اصلاً دین ندارند، اگر دارند، همان آئین زردشتی است.

همزبان؟ نه خیر. با ما همزبان هم نبوده اند. البته در تاریخچه السنه آن منطقه خوانده ایم که زبان شیرین «دری» مردم افغانستان و تاجیکستان و زبان «پارسیک» ایرانی‌ها، همه «آریایی» هستند ولی تفاوت‌ها (در طول قرن‌ها) سال به سال بیشتر و بیشتر شده است. اگر در نوشته‌های ایرانی‌ها شباهت‌هایی با زبان خود می‌بینیم، از برکت زبان دری ما است که در فصاحت و بلاغت نظیر ندارد.

روشن است که ایرانی‌ها، بعد از درخشیدن دین اسلام در منطقه و ضمناً، تلقینات ادیب معروف شیراز که از خود و بیگانه به وی ارادت داشته اند (وی خود- با آگاهی از این ارادت‌ها- نوشت:

«به شعر حافظ شیراز می‌خوانند و می‌رقصند - سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی»)...، حضرت حافظ وقتی به مردم خود خطاب کرد: «ز شعر دلکش حافظ کسی شود آگه - که لطف طبع و سخن گفتن دری داند»، گویی تلویحاً اعلام کرد که: کلمات مبتذل پارسیک را دور بریزید و به جای آن «زبان دری» بیاموزید تا به مفهوم و لذت اشعار دلکش «من» پی ببرید!

توجه فرمایید که حتی قبل از درخشش بی سابقه زبان ما (دری) در فروغ اسلام، در دوره بی که زبان مردم پارس نظر به خصوصیات آن به «پهلوی ساسانی» معروف بود، اسم زبان ما (مردم خراسان = افغانستان امروزی)، «پهلوی اشکانی» بود. یعنی حتی در «پهلوی بازی‌ها» هم همسان نبوده ایم.

با این تفصیل، ایرانی های آن زمان، در اثر فشار اعراب (در عین حال تلقینات بزرگان شعر و ادب) مجبور شدند، زبان پهلوی ساسانی خود را ترک داده، به « زبان دری خراسان زمین که از قدیم پیش از سلطه اعراب به این افتخار رسیده بودند» رجوع کنند. بنابراین، آیا بجا و منطقی است که فضلالی ایران از یک طرف محتاج زبان ما (دری) شوند، ولی پس از چند قرن چشیدن مزه شیرین آن، اکثر لغات آن را به ذوق و سلیقه خود تغییر داده، یا مسخ کرده، باهمکاری مزدوران خود، دوباره به ما بفرستند؟

همنژاد؟ نه خیر! ایرانی ها - حد اکثر- آریایی نیستند. این نکته بسیار مهم است که فعلاً اکثر مردم ایران خود را از نژاد آریایی نمی دانند! اخیراً از جناب آقای « مینویی» هم شنیدم که گفت: « ما آریایی نیستیم!». همچنان از یک خبر منتشره، خبر شدم که بر اساس تحقیق گروهی از محققان ژنتیک در پوهنتون پورت موس بریتانیا، اکثر ایرانیان برخلاف تصور رایج، نژاد آریایی ندارند. براساس یافته های این تحقیق، ایرانیان به نژادی تعلق دارند که حدود ده هزار سال پیش، ساکن سرزمین ایران بوده اند. (رجوع شود به اصل گزارش).

هم فرهنگ؟... این دیگر بسیار خنده آور است!... وقتی دین ما، زبان ما و نژاد ما از هم فرق دارند، با چه منطقی می توان ادعا کرد که ما «هم فرهنگ» هستیم؟! صبر کنید! یک شباهت کوچک را در کنج مغز منجمد شده خود یافتیم: همان گونه که مقلدین و دانشگاهی!!! های ما در « دزدی کلمات و اصطلاحات ایرانی ها» مهارت دارند، ایرانی ها نیز مهارت بی نظیری در دزدی دانشمندان مشهور و ادبا و شعرای برجسته قدیم ما از خود نشان داده اند که آفرین باد بر اجدادشان! (بنده در این باره نیز حرف هایی خواهد داشت).

\*\* \* \*\*

صحبت های چند شخصیت ایرانی در چند تلویزیون ایرانی های مقیم کلیفورنیا، خاصه آقای «هومر آبرامیان» که چند بار با لقب «علامه» یادش کرده اند، بنده را در آغاز به شدت جذب کرده بود، زیرا همیشه بیشترین انتقادات ایشان متوجه حکومت آخوندی ایران بود (و این انتقادات ایرانیان از حکومت ایران، خوشم می آمد). ولی بعد احساس کردم که: - به اساس یک مثل مردم کابل- آهسته، آهسته از ایشان، بوی دامادی به مشام می رسد!

آنان، در عین حال که حکومت آخوندی را می کوبند و تدریجاً از «اسلام و اسلامیت» اظهار تنفر می کنند و به خدا و پیغمبر اسلام اهانت می نمایند، از آینده درخشان ایران، از کوروش کبیر و آیین

«زردشتی» با افتخار و هیجان یاد و شنوندگان خود را شاد می سازند؛ گاه گاهی هم (با دیده دارایی و غرور بی حد) افغانستان را جزء قلمرو ایران معرفی می دارند! ...

آقای دکتور ناصر انقطاع به صراحت اعلام نمود که هیچ کسی نمی تواند مردم افغانستان را «ازما» جدا سازد، اگر هم دیوارچین را در میان اندازد!

این ادعا، ظاهراً «بی آزار» به نظر می آید، ولی اگر دقت شود، جناب ایشان که هنوز از خواب و خیال امپراتوری ایران بزرگ بیدار نشده اند- افغانستان یکپارچه را دو پارچه ساخته، پارچه شمال را به نام ملت افغانستان، «از آن خود» دانسته اند و پارچه جنوب را از آن گروهی که شهامت ایشان درج صفحات تاریخ است و مهاجمان چپ و راست، بارها (در طول قرن ها) در آتش وطن پرستی ایشان سوخته اند.

در باره این که می فرمایند: «اگر هم دیوارچین را در میان اندازند» اشاره ایشان به همین مردم است... ورنه باید تکرار کنم که: اگر منظورشان واقعاً کامل ملت افغان باشد، در آن صورت چه کی باقی میمانند که می خواهند، جرأت می کنند و می توانند دیوارچین را در میان حایل سازند؟

پایان بخش چهارم

\*\* \* \*\*

یادداشت نویسنده:

برای آن که این مضمون بیشتر از این طولانی نشود، همین جا توقف می کنم و بقیه را می گذارم به بخش های دیگر.

در بخش پنجم این سلسله که بعد از تکمیل و توزیع شماره ۵۸ مجله درد دل افغان، تقدیم خواهد شد، ضمن توجه دقیقتر به کلمات وارده، پرسشی دارم از جناب دکتور عبدالستار سیرت که آن پرسش مبتنی بر چندین پرسش تلفونی خوانندگان مجله درد دل افغان است. همچنان از آقای رهنورد زریاب و چند شخصیت دیگر نیز یاد خواهم کرد... اگر زنده بودم.

از خوانندگان محترم که وقت گرانبهای بهای خود را وقف مطالعه نوشته بنده نارسا کرده اند، اظهار تشکر می نمایم. با احترام مجدد «سراج و هاج».

تهاجم فرهنگی همسایه ها و دیگران - ۰۱

تهاجم فرهنگی همسایه ها و دیگران - ۰۲

تهاجم فرهنگی همسایه ها و دیگران - ۰۳

تهاجم فرهنگی اجانب - ۱-۴